



پدیده شوم تفرقه و تکفیر

متأسفانه در شیخیه با پدیده ای روبرو هستیم، که از کوچک و بزرگ و عالم و جاهل همه دست به تکفیر خوبی دارند و به ایجاد تفرقه در مکتب مبادرت میورزند.

البته این دردی است که مرحوم محمد کریم خان کرمانی اع از بعضی مغرضین شیعه کشیده و بارها و بارها فریاد زدند که بخاطر حب ریاسات و هواهای نفس شق عصای مسلمین نکنید و با غرض و جهالت، دست به تکفیر ما ننزید.

چرا که عمارت عالم به اتصال مردم است و فساد و خراب مردم به تفرقه، لذا شیطان همت خود را بر این گماشته که برای نابودی هر اجتماعی تفرقه ای در آنها بی اندازد، و همینطور در میان شما مؤمنین که خوب هم انداخته و مخصوصا علما که تفرقه و بد شدن آنها با هم بنای دین را خراب میکند.

در این مورد مرحوم کرمانی اع در یکی از موعظه های هفتگی خود میفرمایند:

این فرنگیان به همین تدبیر بلاد اسلام را خواستند بگیرند، افغانستان را به هم انداختند، مسلمین روم را به هم انداختند و سبب اینکه مسلمین به هم افتاده اند نیست مگر اختلاف علما. اذا فسد العالم فسد العالم.

پس می‌گوییم حالا اگر خیال دارند ما را خروس کنند و ما را بهم اندازند و از دور بایستند تماشا کنند،

ما که سر دعوا نداریم اینها سر دعوا دارند، داشته باشند. پس لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین خاطرجمع دارند هیچ کاری با ایشان نداریم، نه عقدشان را باطل می‌دانیم نه سعایتی برایشان می‌کنیم، نه بد ایشان را می‌گوئیم، برادریم با ایشان در دولت اسلام والله به یک مو زلت سایر علما راضی نیستم به جهت اینکه این کسی که با من بد می‌کند منسوب به دولت مولای من است و من دولت مولای خودم را دوست می‌دارم. حالا در همقطاری به من می‌زند، بزند، طوری نمی‌شود.

من دولت مولایم را می‌خواهم قوت بگیرد، دیگر هرطور می‌خواهد بشود. پس همه این فکر را باید بکنیم و اگر این فکر را بکنیم هرگز دولت اسلام منقرض نمی‌شود.

به هر حال چه در شیعه و چه در مکتب ما، افراد صلاح و فساد خودشان را ندانستند و اسباب تفرقه ها را فراهم کردند و دست به تکفیر یکدیگر زدند و شد آنچه شد.

حال برای ما ایجاد زحمتی شده و نسبت به تکفیر های صورت گرفته تکلیف پیدا کرده ایم، و شرعا لازم است، بدون جانبداری اولیه تحقیق و تفحص کرده و موضع خود را نزد خود مشخص کنیم، اگر چه در اظهار آن شرایطی است.

چنانکه مرحوم کرمانی اع در جلد چهارم ارشاد العوام میفرمایند:

اگر دیدی در میان علما اختلاف شد و بعضی بعضی را لعن کردند و تکفیر نمودند و از یکدیگر تبری کردند آنگاه هم بر تو لازم می‌شود که طلب نمایی و فحص کنی تا بدانی که حق در آنچه نزاع دارند با کدامیک است و کدامیک را باید متابعت کرد و روا نیست که لاعن شعور یکی را متابعت کنی چرا که هست و نیست هر دو راست نیست و لامحاله یکی از آن دو بر باطل می‌باشند. و اگر متنازع فیه از جمله مسائلی است که لابد منه است باید فحص کرده طلب نمایی و لاعن شعور تصدیق یکی را در تکفیر دیگری ننمایی و بروی و کلام هر دو را بشنوی و حق و باطل را بفهمی.

لذا در این مطلب سعی دارم تمامی جوانب این بحث را از کتب مرحوم کرمانی اع بررسی کرده تا تکلیف هر کسی در هر موردی، مشخص شود.

قبل از هر چیز باید بدانیم چه عاملی میتواند دلیل موجهی برای تکفیر باشد، که در صورت نبود آن تکفیر صورت گرفته را باطل بدانیم.

در این مورد مرحوم کرمانی اع در کتاب هدایة الطالبین، اختلافات را به دو دسته اختلاف در فروع دین و اختلاف در اصول دین تقسیم میکنند:

اختلاف در فروع دین

خود نیز به دو دسته غیر ضروریات و ضروریات تقسیم میشود:

غیر ضروریات نیز خود به دو قسم تقسیم میشود: 1- شخص قطعا بداند که حکم خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام در آن مسأله چیست با این حال منکر شود. این در حالت اولیه موجب کفر نیست، نهایت آنکه خودش یقین کرده و تکلیف خود اوست که به آن اعتقاد کند. مگر آنکه اقرار کند که یقین به صدورش از معصوم دارم و مع ذلک منکرم آنگاه کافر می‌شود. (توجیهاتی از قبیل اینکه در سند حدیث شک داشته باشد از این قسم نیست و موجب کفر نمیشود)

یا 2- مسأله مشکوک یا مظنون باشد و یقینی نباشد. اختلاف در آن موجب کفر نمی‌شود یقینا و این اتفاقی علماست. زیرا انسان مادامی که چیزی را یقین ندارد که گفته خداست تکلیفی بر او نیست و هرطور می‌فهمد می‌گوید. پس کسی در آن مسأله اگر مخالف کسی دیگر باشد باعث کفر نمی‌شود. (شک در سند حدیث و یقین نداشتن به صحت آن از همین موارد است)

اما در ضروریات، هر کس منکر آن شود کافر است (حتی در ظاهر شرع)، چرا که منکر و مکذب خدا و رسول است

حال بهتر است بدانیم مراد از ضروری چیست:

مرحوم کرمانی اع در مجمع الفتاوی میفرمایند:

ضروری اسلام آن است که جمیع سیاه و سفید و شهری و بیابانی و بزرگ و کوچک و زن و مرد مسلمین آن را بدانند.

و در هدایة الطالبین در تعریف ضروری میفرمایند:

ضروری آن است که هرکس از مسلمین که در دایره اسلامند آن را از مذهب و دین دانند و بر همه معلوم باشد که این قول قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله یا قول امام است علیه السلام. پس هرگاه کسی در مذهب شیعه نشو و نما کرده باشد و یکی از ضروریات را انکار کند بلاشک مکذب خدا و رسول است و انکار خدا و رسول بلاشباه کفر است مثل آنکه کسی از شیعه منکر نماز یومیه شود یا منکر حرمت خمر شود مثلا یا چیزی دیگر از بدیهیات دین پیغمبر صلی الله علیه و آله پس او یقینا کافر است.

خلاصه اینکه در اختلافات حاصل از فروع دین تنها در دو صورت تکفیر جایگاه دارد:

1- هنگامی که شخص در مسأله ای بدون هیچ توجیهی اقرار کند که یقین به صدورش از معصوم دارد و با این حال منکر میشود.

2- هنگامی که شخص منکر یکی از ضروریات شود، مانند نماز های یومیه.

و اما اختلاف در اصول دین

و آن به دو قسم تقسیم میشود:

1- اختلاف در اصل اصول دین:

مانند اختلاف در اصل توحید یا اصل عدل یا اصل نبوت یا اصل امامت یا اصل معاد و غیره... که شخص به کلی منکر آن شود.

بلا شک آن کسی که مخالف طریقه امامیه باشد کافر بوده و کسی که در این اصول، مطابق مذهب امامیه است بر حق است.

2- اختلاف در فرع اصول دین:

اختلاف در فرع اصول دین، خود به دو قسم ضروریات و غیر ضروریات (قابل ارجاع به ضروریات) تقسیم میشود.

اختلاف در ضروریات فرع اصول دین نیز موجب کفر است، مانند کسی یکی از صفات خداوند را منکر شده و برای خداوند اثبات جهل یا عجز یا ظلم و امثال آن را بکند. یا در فروع نبوت و امامت کسی برای ائمه اثبات الوهیت کند یا صفات خاصی که بضرورت برای ایشان اثبات شده برای رعیت اثبات کند یا ایشان را به رتبه رعیت بیاورد، یا اینکه در معاد منکر معاد جسمانی شود یا منکر بهشت و جهنم شود یا صراط و میزان را منکر شود و مانند این ها همه موجب کفر است (بشرط ضروری بودن مطلب (تعریف ضروری را نیز کردیم))

در نتیجه مرحوم کرمانی اع میفرماید:

پس هرگاه دو نفر شیعه اختلاف کنند در فروع اصول دین که در مذهب شیعه آن مسأله بدیهی باشد لامحاله مخالف ایشان کافر است و از ربه اسلام خارج است.

قسم دیگر اختلاف در فروع اصول دین، مسائلی است که از ضروریات و بدیهیات نیست، اما علما این را میفهمند که آن مسئله بازگشت به ضروریات میتواند داشته باشد، و لازمه ای دارد که آن منافات با یکی از اصول دین یا فرعی از آن دارد. چنانچه فهمیدن این ملازمه کار علما و حکما باشد نه قاطبه مسلمین، پس اختلاف در چنین مسأله ای باعث کفر کسی نمیشود، چرا که منکرش منکر بدیهی نیست، و تکذیب ائمه علیهم السلام و خداوند عالم را بعمل نیاورده است.

در این مورد مرحوم کرمانی اع می فرماید:

و اگر این باعث کفر می شد بایستی که نصف علماء گذشته ما رضوان الله علیهم کافر باشند، چراکه چه بسیار اختلاف در مسائل حکمت و کلام با هم کرده اند و لامحاله یکی موافق حق است و دیگری باطل است. چراکه در مسائل عقلیه یکی از قولین ضدین حق است و یکی باطل. پس وقتی که اختلاف آمد لامحاله یکی باطل گفته است و اگر این طور بود بایستی که نصف علمای ما کافر باشند نعوز بالله

و حال آنکه اجماعی است که این‌گونه مسائل باعث کفر نمی‌شود.

و از این جمله است بحث بدن امام علیه السلام یا بحث معاد جسمانی در شیخیه که مخالفین می‌گویند این حرف شما به ضروریات برمیگردد و چنین استفاده می‌کنیم که شما منکر زنده بوده امام یا جسمانی بودن معاد شده اید. حال آنکه ما به جمیع ضروریات اقرار کرده و فهم طرف مقابل را از کلام خود تخطئه می‌کنیم).

خب تا اینجا روشن شد که اختلاف در چه موضوعاتی میتواند سبب کفر شود، و در غیر این موارد تکفیر جایز نیست و مرحوم کرمانی اع در این باره می‌فرماید

حذر کن از اجرای حکم کفر بر ایشان مادام که خلاف ضرورتی ندیده باشی و مثل جهال منافقان مباش که به اندک چیزی که اکراه به هم رسانیدند از آن تکفیر کنند و لعن نمایند و مرتد خوانند که اگر او کافر نباشد و به او بگویی کافر، خودت کافر شوی و اگر به او بگویی ملعون و شایسته نباشد به خودت برگردد.

پس اگر دیدید تکفیری در غیر مسائل مذکور روی داده و سر مسائل اختلافی به تکفیر یک دیگر مشغول شده اند، شخص تکفیر کننده را متهم بدانید.

مرحوم کرمانی اع در مجموعه الرسائل فارسی² می‌فرماید:

مسائل اختلافیه شأنش استدلال است، به هر راهی که دلیل انسان را کشاند و یقین کرد در میان خود و خدا که امر این‌طور است واجب است بر او که اعتقاد به آن کند و از ماسواش اعراض کند که اگر بعد از یقین مخالفت کرد خلق و خالق را، بر آن حجت است و آن وقت در آن مسأله از اهل باطل است. پس این قال قالی که در مسائل خلافیه میان مردم است و بدون بینه زبان طعن و لعن بر یکدیگر می‌کشایند به بداهت عقول غلط است و محض حمیت و عصبیت است و محض هوا و هوس و ضلالت از طریق دین و تقوی است.

و می‌فرمایند:

اگر راه تقوی را مردم پیش گرفته در مسائل خلافیه بدون حجت کسی را ایذا و تکفیر نمی‌کردند قبل از اقامه حجت کار به اینجا نمی‌رسید و این‌طور شق عصای مسلمین نمی‌شد پس خداوند لعنت کند آن کسی را که فتح باب لجاج و عناد و عصبیت را بر روی مسلمانان کرد که آن ابلیس لعین باشد و اگر ما قومی را لعن کنیم یا تکفیر کنیم از جهت آن است که مخالف ضرورت اسلام شده‌اند و ترک بدیهی این ملت بیضا را نموده در اول یا آنکه بدون حجت تکفیر سایر مسلمین را نموده‌اند چراکه تکفیر بدون حجت از مذهب اسلام نیست و خداوند می‌فرماید: لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا و می‌فرماید: و ماکان الله لیضل قوما بعد ان هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون و می‌فرماید: و ما کنا معذبین

حتی نبعث رسولا. و امثال این آیات پس از این مقدمه سدید معلوم شد که بسیار از منازعات مردم عاقبت ایشان را به کفر رسانیده است و شخص متقی متدین بایست احتراز از ایشان و از این گونه منازعات نماید تا آنکه اقامه حجت بین بر خصم خود کند اگر پذیرفت فبها و اگر نپذیرفت اگر موجب کفر است آن وقت او را کافر خواند.

از فقرات بالا حال اشخاصی که در مسائل اختلافی به تکفیر یکدیگر میپردازند دانستیم.

خوب حال فرض را بر این میگیریم که با تکفیری رو برو شده ایم که علت آن طبق آنچه گفته شد موجه است، و نوشته ای یا صدایی از او می بینیم که چنین اعتقاد غلطی را ابراز داشته، آیا باید به آن ترتیب اثر داده و به لعن و تکفیر مشغول شویم؟

در این مورد مرحوم کرمان اع در رساله سی فصل میفرمایند:

بدان که این هرگز از اسلام نبوده و در هیچ قضیه معمول نیست و «لا عبره بالقرطاس» در السنه و افواه کل خلق است و آیا هیچ فقیهی به کاغذی که به خط کسی باشد که هزار تومان بر زمه من است حکم به اشتغال زمه او می کند یا نه؟

هرگز نمی کند اگرچه به خط و مهر او باشد. حال کتابی و کاغذی چند که بر او چیزی چند نوشته شده باشد و هزار احتمال می رود از دس داسین و افترای مفتقرین و تحریف محرفین و غلط کتاب، چگونه ممکن است که به محض عبارت کفرآمیز در کتابی با وجود آنکه صاحب کتاب را اعادی بسیار است و بخصوصه در کتاب او دس کرده باشند و تحریف نموده باشند مثل کتب مرحوم شیخ و سید و این حقیر که کتب ما را می گیرند و هرگونه کفر که می خواهند داخل می کنند، پس چگونه می شود که به محض دیدن عبارتی در کتابی تکفیر مومنی کرد؟ و حال آنکه آن مومن بر رووس منابر فریاد می کند که آنچه خلاف ضرورت اسلام است از من نیست و من نگفته ام و گوینده آن کافر است.

و بر فرضی که عبارتی باشد که خالی از جمیع این تحریفات و افتراها باشد ولی صاحب آن کلام عالم است و صاحب اصطلاح خاص، پس فقهای که آن علم را ندارند و از آن علم خبر ندارند نباید به محض آنکه از آن عالم چیزی ببینند که خلاف اصطلاح ایشان است و به فهم ایشان درست نمی آید تکفیر کنند و حال آنکه صاحب آن کلام می گوید که مراد من از این عبارت مطابق ضرورت اسلام است.

باری، حضرات اعادی این کار را می کنند و به محض دیدن عبارتی حکمها می کنند و قواعد اسلامی را درباره اهل زمه مراعات می کنند و درباره علمای اسلام مراعات نمی کنند و چنین است عاقبت حسد و به این جاها می کشاند البته، و احکام بغیر مائزل الله از ایشان سر می زند. خدا انسان را حفظ فرماید، در خصوص دو دینار که کسی سند از کسی داشته باشد به خط و مهر او و او منکر باشد این طور حکم نباید کرد و این حضرات درباره نفوس و اموال چندین نفر از مسلمین این گونه حکم می کنند. خدا احکم الحاکمین است و روز قیامت روز سختی است نعوذ بالله من غضب الله.

انشاءالله چیزی که مرحوم کرمانی اع برای مخالفین خود قبیح شمرده اند به دوستان و مریدانشان نفوذ

نکرده باشد (که کرده متأسفانه).

وظیفه این است که اگر شخص فوت کرده، مسأله را به محکmat سخنانش بازگردانیم و اگر در سایر کلامش ببینیم که به خلاف آنچه ما متصور شده ایم معتقد است، آن نوشته را ملاک تکفیر شخص نکنیم. و اگر شخص متهم زنده است، که باید با او روبرو شویم و از حقیقت آنچه که بیان نموده و مراد او شفاهاً یقین حاصل کنیم.

چیزی که خواندیم در موردی بود که خلاف ضرورت و علت کفر را در آثار خود شخص ببینیم. حال بدتر آن است که صرفاً نقل قول و اتهامی را بشنویم و بر اساس همان اتهام از تکفیر شخصی نسبت به شخصی تبعیت کنیم.

و باز بدتر وقتی است که تکفیر میکنند و شخص تکفیر شده میگوید و مینویسد که من به آنچه شما متهم میکنید اعتقاد ندارم و خود نیز معتقد به چنین کلامی را کافر میدانم و مع ذلک در تکفیر او اصرار کنند و بگویند تو در ظاهر چنین میگویی و در باطن اعتقاد دیگری داری و بدان جهت تو را کافر میدانیم.

تمامی موارد فوق، به وفور بر علیه شیخیه جاری شده و متأسفانه درون شیخیه نیز مشاهده میشود.

مرحوم کرمانی اع در رساله سی فصل میفرماید:

بعضی دیدند که بر کتابهای ما نکته ای که عقلا و علما بپسندند نمیتوان گرفت و در اقوال ما در درسها و موعظه ها نمیتوان نکته گرفت و بر حرکات ما و آداب و معاشرت ما نمیتوان نکته گرفت که عاقل تصدیق کند، فکری کردند که باید نکته ها ساخت و افتراها بست که کسی انکار آن را نتواند کرد.

گفتند که این حضرات در دلهای خود کافرنده و در دلهای خود صوفینده و عقاید فاسده در دلهای خود دارند و در کتب نمی نویسند. حال به نظر عبرت نظر کنید که اولاً از اسلام و ایمان است که مسلمی را که در میان مسلمین تولد کرده و بر اسلام عیش کرده و ندا به اسلام می کند و از علمای مسلمین است و کتب و ادله و مصنفات دارد بدون جهت و سبب تکفیر کنند به اینکه تو در دل کافری و عقاید قلبی تو فاسد است و هرچه فریاد کند که من چنین نیستم بگویند تو از راه تقیه انکار می کنی، قسم بخورد بگویند تو از روی تقیه قسم می خوری، لعنت کند بگویند تو از راه تقیه لعن می کنی، خدا را به شهادت آورد یا رسول و ائمه و ملائکه را، بگویند اینها از راه مکر است، طلب مباحله کند بگویند شرعی نیست.

پس ما مسکینان چگونه در اسلام باید اظهار ایمان و اسلام خود را کنیم؟

ببینید که با هیچ گبری و فرنگی این طور سلوک کسی می کند؟ همین که کلمه اسلام بر زبان آورد می گویند تو مسلمی و طاهری و خون و مال تو محفوظ و با علمای شیعه به این طور از راه عداوت و حسد و لجاج سلوک می کنند.

آیا فکر نمی‌کنند که اگر کسی به ایشان گوید تو در دل یهودی هستی و آنچه می‌گویی و می‌کنی تقیه است چه می‌کنند؟

آخر از قواعد اسلامی بیرون رفتن و به این حسدها دین خود را به باد دادن چرا؟

این دین رسول خداست و مسلمینی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تدابیر الهی از شقاق به وفاق آورد و تألیف کلمه ایشان را فرمود چرا باید به این خیالها تفریق کرد؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلام زبانی ابوبکر و عمر و عثمان را می‌پذیرفت و کاری به دل آنها نداشت، آیا حکم اوست که با علمای شیعه این‌طور سلوک کنند؟

خدا حکم کند در میان ما و ایشان در روز فصل قضا.

نتیجه:

در متنی که امروز خواندید تکلیف شما با هرگونه تکفیری مشخص شد و حال کسانی را که بدون سبب موجهی دست به تکفیر شخص یا عده ای زده اند بیان کردیم.

ختم کلام را به فقراتی از مرحوم محمد کریم خان کرمانی اع مزین میکنیم:

اگر در دین خود کسی صاحب تقوی است بدون سبب و جهت نباید کسی را تکفیر کند و بیزاری از او جوید و تدبیر کند که این شخص مدعی چه مطلب است و این مطلب از چه مقوله است مستحق تکفیر هست یا نه؟ آنگاه اگر مستحق تکفیر است تکفیر کند و اگر مستحق تبری است تبری. پس هرگاه کسی کسی را تکفیر کند و آن مدعی علیه مستحق نباشد و در واقع از اهل ایمان باشد مدعی کافر خواهد شد و از مذهب امامیه خارج خواهد گردید چراکه مدعی علیه اگر برحق است مدعی حق را کفر دانسته است و محق را کافر خوانده است و اگر او را کافر و دین آن را کفر می‌داند معلوم است که از آن دین تبری می‌کند و تارک آن است و اگر مدعی علیه در واقع برحق باشد مدعی از حق تبری کرده و حق را باطل دانسته و کافر می‌شود البته. پس به احتیاط آنکه مبدا خود کافر شوید احتیاط در تکفیر مردم کنید و بدون جهت و سبب شق عصای مسلمین ننمایید و فتنه برپا نسازید و فساد در ملک خدا منتشر ننمایید